

پیش‌خوان

تبیینی جامع از اندیشه و عمل سیاسی آیت‌الله سیدمحمدکاظم یزدی

مخالف مشروطه وارداتی

■ **محمد رضا کائینی**



بازخوانی رویداد مشروطیت ایران، بدون خوانش آرا و مواضع عالمان وقت درباره آن، نامصم و ابتر خواهد بود. این خوانش درباره چهره‌هایی اهمیت مضاعف می‌یابد که جریان غالب مشروطه، چهره‌های متفاوت از واقعیت اندیشه و عمل ایشان را، ارائه داده و تکرار کرده است! آیت‌الله العظمی سیدمحمدکاظم یزدی صاحب اثر فقهی «العروه الوثقی»، در شمار این‌گونه چهره‌هاست که پس از نسایان دراز، زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علی ابوالحسنی (مندر)، از اندیشه و عمل سیاسی وی، غبار برگرفت و او را به جامعه تاریخ‌پژوهان مشروطه، معرفی کرد. آن مرحوم در دیباچه‌ای بر «فرائز از روش ازمن و خطا» - که توسط مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نشر یافته است- در باب موضوع پژوهش خویش، چنین می‌نویسد: «آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی، معروف به «سید» و «صاحب عروه، مرجع عام تشیع در عصر قاجار و مشروطیت بود، (۱۳۳۷- ۱۲۵۳ ق.)، او با فتاوا و اعلامیه‌های متعدد در جنگ جهانی اول بر ضد متجاوزان روسی، انگلیسی و ایتالیایی، به‌طور جدی گام در فعالیت‌های سیاسی گذاشت و در صدر مشروطه، حمایت از مجلس را مشروط به مصوبات شرعی آن دانست. وی مخالف مشروطه وارداتی و سکولار بود، نه مشروطه صحیح. منظور از مشروطه وارداتی، مشروطه‌ای است که تمام مضامین و الگوریتم‌های آن از جوامعی با باورهای متضاد با ارزش‌های اسلامی- ایرانی کپی‌بردار ی شده باشد. ایشان با ژرفاندیشی ضمن موافقت با مشروطه صحیح، مخالف جناح سکولار مشروطه نظیر تقی‌زاده‌ها بود. وی با آیت‌الله شیخ فضل‌الله



نوری در جریان مشروطه، همسو بود و از او حمایت می‌کرد. رفتار وی در جنبش مشروطیت ایران، به معنای واقعی کلمه فراتر از روش ازمن و خطا بود. ایشان ملاک پیوستن به جریانات و جنبش‌ها را نه کثرت جمعیت و موج اجتماعی، بلکه درستی و سلامت خردمندانۀ آنها دانسته است و حسن عاقبت فردی و جمعی را برترین هدف معرفی می‌کرد. در واقع ایشان در راه حفظ، احیا و ترویج عقاید شیعی، بیش از توجه به مسئله کمیت و نتیجه‌نگری، به مسئولیت خویش و مسلمین در انجام وظایفش تأکید داشت.

صاحب عروه به اموری چون بهره‌گیری از فرصت‌های زودگذر و حساس بسا برنامه‌ریزی، اتحاد و تفهیم از افراط و تفریط در امور و معرفی اندیشه و تفکر به عنوان مقدمه گفتار و رفتار و کلیدی برای پیروزی و رستگاری، اهتمام ناشی از روش‌های ازمن و خطای رایج دیگران می‌دانستند. بی‌صیرت اجتماعی- مانع پیشیمانی با آگاهی از روش‌های ازمن و خطای رایج دیگران می‌دانستند. بی تردید ایشان یکی از نابصیرت‌ترین و ژرف‌اندیش‌ترین علمای تشیع در طول تاریخ بوده‌اند و بارها پیش‌بینی‌های مصادیقی ایشان در جریان توطئه‌های بیگانگان محقق شد. در این کتاب علاوه بر بررسی زندگی عالمانه و تأثیرگذار آیت‌الله سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی بر جامعه و مسلمانان دغدغه‌مند، مفصلاً به سیره، طرز فکر و روش معرفتی ایشان- که آن را بر سایر روش‌های تجربی و مبتنی بر ازمن و خطار جحان می‌دهند- پرداخته می‌شود. آیات سیدابوالحسن اصفهانی، شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سیدحسین قمی، محمدحسین کاشف‌الغلاظا، محمدحسین کمپانی، سیدحسن مدرس، حسنعلی نخودی کاشف‌الصفهانی، آقازیرگ تهرانی و بسیاری دیگر از بزرگان از جمله شاکردان بارز ایشان بوده‌اند. زوایای پیدا و پنهان حیات سیاسی و اجتماعی ایشان در این کتاب، به تفصیل و با ارائه اسناد و منابع معتبر و تراز اول تاریخی، تبیین و بررسی می‌شود.»



۱۲۵۸. شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی در دفتر رئیس دیوان عالی کشور، در ساختمان دادگستری تهران



یک بار پدرم برای دیدار و گفت‌وگو با شهید بهشتی، به محل کار ایشان در سازمان کتاب‌های درسی، در خیابان ایرانشهر رفت. به یاد دارم که ایشان می‌گفت همه کارشناسان، کارمندان و کارکنان آنجا، حتی خانم‌های بی‌حجاب، احترام خاصی برای شهید بهشتی قائل بودند و وجود ایشان را ما یه مباحثات می‌دانستند. پدرم از این‌که چنین روحانی برزنده‌ای، تا همگان است، بر خود می‌بایسد

سالروز شهادت عالم مجاهد، آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، موسسی مناسب برای خواندن ناگفته‌ها، در پیاپ خصال فردی و اجتماعی آن بزرگ است. در نوشتار پی‌آمده، محمدحسین رجیبی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به نگارش پاره‌ای خاطرات خویش، از مرادوات آن بزرگ یا پدرش زنده یاد حجت‌الاسلام والمسلمین علامه‌علی دوانی پرداخته است.

□□□

بارها این سخن را از پدرم زنده‌یاد استاد علی دوانی شنیده‌ام که گذشته‌از امام خمینی (ره) چند نفر را «فخر روحانیت شیعه» قلمداد می‌کرد:استاد شهید مطهری، شهید دکتر بهشتی، مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی و امام موسی صدر. او در شگفت بود که چگونه حوزه‌های شیعی- که تشکیلات منظم و برنامه مدون و معینی برای تربیت و پرورش طلاب نداشته‌اند- چنین شخصیت‌هایی پروراند که در تاریخ حوزه‌های شیعی کم‌نظیر بوده و شعاع تأثیر وجود آنها،نه فقط از حوزه‌های ایران و جهان تشیع فراتر رفته، بلکه در جهان اسلام نیز پرتو افکنده است.

پدرم از اوایل دهه ۳۰ شمسی، با شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی آشنا شده بود و به تحصیل اخلاقی و اجتماعی، کمالات علمی، روشن‌اندیشی و تحول‌خواهی وی آذعان داشت و همین عوامل، موجبات دوستی عمیق و توأم با احترامی را میان آن دو پدید آورده بود که تا پایان حیات پربرتک آن شهید عزیز، ادامه داشت. وی خاطرات به یادمانندی خود را، پس از شهادت دکتر بهشتی به رشته تحریر درآورد، که از بیان مجدد آن خودداری کرده و خوانندگان محترم را به آن رایج می‌دهم^۱ و فقط به نگارش خاطراتی را که خود از آن دو به یاد دارم و به آنها اشاره نشده است، بسنده می‌کنم.

پس از بازگشت امام خمینی به کشور، هنگامی که سخن از تعیین دولت موقت به میان آمد، پدرم شهید بهشتی را تنها فرد شایسته نخست‌وزیری دولت موقت می‌دانست ولی چند روز بعد که امام مهندس بازرگان را منصوب کرد، هاله‌ای از یأس ایشان را فراگرفت؛ زیرا بازرگان را از دوران نهضت ملی می‌شناخت و بر این باور بود که او با امام و روحانیون، سازگاری نخواهد داشت و چنین نیز شد

۱- دوستان نزدیک پدرم در تهران، شهید مطهری، شهید بهشتی و حجت‌الاسلام فلسفی بودند. در سال ۱۳۵۰- که پدرم به همراه خانواده به تهران مهاجرت کرد- چند ماه بعد، شهید بهشتی به دیدن پدرم آمد و من جای و شیرینی به داخل اتاق می‌بردم و پذیرایی می‌کردم. از جزئیات سخنان آنها اطلاعی ندارم اما در آستانه رفتن ایشان، پدرم نقاشی مینیاتور برادر بزرگ‌ترم را، به شهید بهشتی نشان داد. به یاد دارم که آن شهید ضمن تحسین، مطالب کوتاه اما موجزی از خاستگاه اصلی نقاشی مینیاتور در چین و انتقال این هنر به ایران و تکامل آن در ادوار بعدی، و مینیاتورست‌های معروف عصر تیموریان هرات و صفوی بیان کردند، که مایهٔ تعجب من و پدرم گردید!

۲- یک بار نیز پدرم برای دیدن و گفت‌وگو با شهید بهشتی و تقدیم نسخه‌ای از کتاب جدیدالانتشارش، به محل کار ایشان در سازمان کتاب‌های درسی، واقع در خیابان ایرانشهر رفت. موضوع صحبت به خاطرمانده است ولی به یاد دارم که پدرم می‌گفت همه کارشناسان، کارمندان و کارکنان آنجا، حتی خانم‌های بی‌حجاب، احترام خاصی برای شهید بهشتی قائل بودند و وجود ایشان را مایه مباحثات می‌دانستند. پدرم از این‌که چنین روحانی برزنده‌ای، تا بدان اندازه محبوب و مورد احترام همگان است، بر خود می‌بایلد!

۳- بار دیگر پدرم برای دیدار و گفت‌وگو با شهید بهشتی و تقدیم نسخه‌ای از کتاب جدیدالانتشارش، با وقت قبلی به منزل ایشان، در خیابان دکتر شرعیتی رفته بود. آن دو بر روی میلمان راحت و ساده‌ای، در محیطی بسیار صمیمانه و بی‌تکلف گفت‌وگو کرد. آن محیطی فقط با جای و کشمش (به جای قند)، طبق روال معمول پذیرایی کرده بود. پدرم می‌گفتند اغلب کتاب‌های موجود در کتابخانه ایشان، به زبان‌های انگلیسی و آلمانی بود و از این جهت به وجود چنان روحانی عالم و برزنده و مسلط به زبان‌های خارجی در میان روحانیت شیعه، افتخار می‌کرد.

۴- پس از آزادی دکتر شرعیتی از زندان، سلسله مقالاتی تحت عنوان «انسان، اسلام و مکتب‌های

مغرب‌زمین» به نام وی، به صورت پاورقی در سال ۵۴، در روزنامه کیهان منتشر شد. در این مقالات، تیان بنیادین و مکتب اسلام و مارکسیسم تشریح شده بود، که آن را نشانی از دو جهان‌بینی متفاوت می‌دانست. با توجه به این‌که در آن سال‌ها، رژیم شاه مبارزان مسلمان را «مارکسیست‌های اسلامی» لقب داده بود، چنین شایعه شده بود که این مقالات را، دکتر شرعیتی به خواش ساواک و در ازای آزادی خود از زندان نوشته است، که از طرفی شایبه همکاری شرعیتی باساواک را تقویت می‌کرد و از سوی دیگر، توجه فلسفی اتهام «مارکسیست‌های اسلامی» ساواک تلقی می‌شد. برخی نیز آن مقالات را از دکتر شرعیتی نمی‌دانستند و گروهی دیگر آن را متعلق به وی می‌دانستند که ساواک در پورش به منزل وی هنگام دستگیری، آن را سرقت کرده و بدون اجازه نویسنده به چاپ رسانده تا هم سبب قوت شایعه همکاری شرعیتی با ساواک شود و هم موجب تضعیف جایگاه سیاسی و اجتماعی مبارزان مسلمان در جامعه گردد. به هر روی اطلاع دقیق از کنه و اصل ماجرا، برای بسیاری از انقلابیون مسلمان که به دکتر شرعیتی علاقه‌مند بودند و او را متفکری مسلمان و انقلابی می‌دانستند، که تأثیر فراوانی بر نسل جوان مسلمان بر جای گذارده، ضروری می‌نمود. از همین رو، مجلس دوستانه‌ای در منزل یکی از تجار انقلابی علاقه‌مند به شرعیتی در حدود خیابان فرهنگ (امیریه) تهران برگزار شد، که در آنجا از گروهی از روحانیون انقلابی، جهت دیدار با دکتر شرعیتی دعوت به عمل آمده بود. از جمله مدعوین روحانی، شهید بهشتی، شهید مفتاح، و آقای امامی کاشانی بودند. پدرم بعد از دستبستی با آن ناخر، جزو مدعوین بود. پدرم بعد از بازگشت از آن مجلس، نقل کرد که بعد از احوالپرسی مدعوین از دکتر شرعیتی، شهید بهشتی از دکتر شرعیتی مصادق قطب‌زاده، که او هم نامزد ریاست جمهوری بود، حمایت می‌کرد و بدین منظور، گروهی از روحانیون و ائمه جمعه تهران را، برای اعلام حمایت و سیاسی رژیم به شمار می‌رفت، توضیح خواست. دکتر شرعیتی در پاسخ، سه بار شهادتین می‌گوید که شهید بهشتی اظهار می‌دارد: آقای دکتر شرعیتی، این جواب ما نشد! اما دکتر شرعیتی از دادن پاسخ صریح و روشن، ظفره

می‌رود و این ابهام برای همه افراد شرکت‌کننده در آن مجلس و تا امروز، باقی ماند!

۵- در سال ۵۶، کتاب توحید نوشته روحانی جوانی به نام حبیب‌الله اشوری، تلقی‌های متفاوتی را در میان بسیاری از انقلابیون مسلمان برانگیخت، از نظر شهید مطهری، نویسنده از منظر ماتریالیسم تاریخی و مارکسیسم، به بررسی توحید به عنوان جهان‌بینی اسلامی و تفسیر آیات قرآن پرداخته بود و از سوی دیگر، تحت تأثیر اندیشه‌های تاریخی و اجتماعی دکتر شرعیتی قرار داشت. استاد مطهری از منتقدان جدی این کتاب بود و آن را خطر بزرگی برای نسل جوان، در گرایش ناخودآگاه به مارکسیسم می‌دانست اما گروه کثیری از جوانان انقلابی مسلمان، آن را کتابی آموزنده و آگاهی‌بخش و متأثر از اندیشه‌های اجتماعی دکتر شرعیتی می‌دانستند. در مجلسی که در همان سال و ظاهرآ به منظور تبادل نظر پیرامون آن کتاب، مشتمل از گروهی از روحانیون آگاه و انقلابی تشکیل شده بود، پدرم هم شرکت داشت. از افراد حاضر در آن مجلس (تا آنجا که از قول ایشان به یاد دارم) شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتاح، مرحوم آقای فلسفی و آقای امامی کاشانی بودند. شهید مطهری با ابراز ناراحتی، طرح موضوع کرده و از حضار نظر خواهی می‌کند. برخی که کتاب را خوانده بودند، اظهارنظری نکردند و صرفاً به نقل شایعات پرداختند. بعضی نیز کتاب را مروری کرده و متوجه تعارضات آن نشده بودند. اما شهید بهشتی برخلاف شهید مطهری، اظهار داشت کتاب را خوانده ولی تعارضاتی در آن نمی‌بیند و گویا از آن، به طور ضمنی تعریف هم می‌کند. اظهارات شهید بهشتی، موجب تعجب و ناراحتی شهید مطهری شده و از وی با صدای بلند سؤال می‌کند که چطور شما متوجه تعارضات نشدید؟... و کمی میان طرفین بحث درمی‌گیرد، که با لیخند تلخ و سکوت شهید بهشتی، بحث بدون نتیجه پایان می‌یابد!

۶- با شروع امواج انقلاب اسلامی در سال ۵۶، شهید بهشتی یکی از سنن‌های اصلی انقلاب در تهران بود. در پایان تظاهرات روز عاشورای سنال ۵۷، قطعنامه را شهید بهشتی در حال ایستاده در کنار مسجد صاحب‌الزمان در تقاطع خیابان آزادی و بهبودی، با صدایی غرا و شمرده که از بلندگو پخش می‌شد، قرائت کرد. آن روز ظهر به منزل دایی‌ام، که در همان حوالی بود، بازگشتم و مهمان بودیم. هر یک، از عظمت و راهپیمایی و نظم و درایت مردم و احتمال واکنش رژیم سخن می‌گفتند اما پدرم شرح مفصلی از شخصیت علمی، اجتماعی و سیاسی شهید بهشتی بیان کرد که برای همه تازگی داشت.

۷- پس از بازگشت امام خمینی به کشور، هنگامی که سخن از تعیین دولت موقت به میان آمد، پدرم شهید بهشتی را تنها فرد شایسته نخست‌وزیری دولت موقت می‌دانست ولی چند روز بعد که امام مهندس بازرگان را منصوب کرده، هاله‌ای از یأس ایشان را فراگرفت؛ زیرا بازرگان را از دوران نهضت ملی می‌شناخت و بر این باور بود که او با امام و روحانیون، سازگاری نخواهد داشت و چنین نیز شد. ۸- در آستانه انتخابات اولین دوره مجلس خیرگان قانون اساسی در سال ۵۸، شهید بهشتی طی تماس تلفنی با پدرم، از وی خواست تا دعوت ایشان برای نمایندگی حزب جمهوری اسلامی، را نپذیرد. پدرم نیز شایعاً قائل بود که شهید بهشتی با ساواک و در ازای آزادی خود از زندان نوشته است، که از طرفی شایبه همکاری شرعیتی باساواک را تقویت می‌کرد و از سوی دیگر، توجه فلسفی اتهام «مارکسیست‌های اسلامی» ساواک تلقی می‌شد. برخی نیز آن مقالات را از دکتر شرعیتی نمی‌دانستند و گروهی دیگر آن را متعلق به وی می‌دانستند که ساواک در پورش به منزل وی هنگام دستگیری، آن را سرقت کرده و بدون اجازه نویسنده به چاپ رسانده تا هم سبب قوت شایعه همکاری شرعیتی با ساواک شود و هم موجب تضعیف جایگاه سیاسی و اجتماعی مبارزان مسلمان در جامعه گردد. به هر روی اطلاع دقیق از کنه و اصل ماجرا، برای بسیاری از انقلابیون مسلمان که به دکتر شرعیتی علاقه‌مند بودند و او را متفکری مسلمان و انقلابی می‌دانستند، که تأثیر فراوانی بر نسل جوان مسلمان بر جای گذارده، ضروری می‌نمود. از همین رو، مجلس دوستانه‌ای در منزل یکی از تجار انقلابی علاقه‌مند به شرعیتی در حدود خیابان فرهنگ (امیریه) تهران برگزار شد، که در آنجا از گروهی از روحانیون انقلابی، جهت دیدار با دکتر شرعیتی دعوت به عمل آمده بود. از جمله مدعوین روحانی، شهید بهشتی، شهید مفتاح، و آقای امامی کاشانی بودند. پدرم بعد از دستبستی با آن ناخر، جزو مدعوین بود. پدرم بعد از بازگشت از آن مجلس، نقل کرد که بعد از احوالپرسی مدعوین از دکتر شرعیتی، شهید بهشتی از دکتر شرعیتی مصادق قطب‌زاده، که او هم نامزد ریاست جمهوری بود، حمایت می‌کرد و بدین منظور، گروهی از روحانیون و ائمه جمعه تهران را، برای اعلام حمایت و سیاسی رژیم به شمار می‌رفت، توضیح خواست. دکتر شرعیتی در پاسخ، سه بار شهادتین می‌گوید که شهید بهشتی اظهار می‌دارد: آقای دکتر شرعیتی، این جواب ما نشد! اما دکتر شرعیتی از دادن پاسخ صریح و روشن، ظفره

۱۰- به خاطر دارم که در سال ۵۸، شهید دکتر مفتاح- که همسایه دیوار به دیوار ما بود- ظاهراً از صادق قطب‌زاده، که او هم نامزد ریاست جمهوری بود، حمایت می‌کرد و بدین منظور، گروهی از روحانیون و ائمه جمعه تهران را، برای اعلام حمایت از نامزدی قطب‌زاده، دعوت کرده بود. پدرم دعوت بود و من نیز همراه ایشان در آن مجلس، که در منزل دکتر مفتاح برگزار شده بود، شرکت کردم. قطب‌زاده (که آن زمان سرپرست صدواسیما بود) بعد از ورود و احوالپرسی با برخی از حضار، به مناسبتی گفت: «رادو تلو یزیون نه جای روش‌تفکر بازی است و نه آخوندبازی» تعجب آن‌که هیچ‌یک از حضار روحانی، بر این واژه توهین‌آمیز- که طعنه غیر مستقیم به شهید بهشتی بود- واکنشی نشان ندادند و برخی هم با دیده حسن قبول، آن را تأیید کردند! پدرم که فعال آن جمع و میزبان را دید، سکوت را شکست و خطاب به قطب‌زاده گفت: «آقای قطب‌زاده! راهبر این نهضت یک روحانی و آخوند است. نهضت هم با تلاش و فداکاری همه مردم به روحانیون به ثمر رسیده. حالا اگر تصویر و صحبت امام و چند تن را که مردم به آنها علاقه دارند نشان بدهند، این را می‌گویند آخوندبازی؟» سپس رو به شهید مفتاح کرد و گفت: «آقای مفتاح! اگر عمامه‌ا سر آقای بهشتی بردارد، از سر من و شما هم بر خواهند داشت!» این را با تشدد و گفت به رغم استمالات شهید مفتاح و بعضی دیگر،



جوان

مجلس را ترک کرد!

۱۱- در همان ایام که فعالیت نخستین دوره انتخابات ریاست جمهوری آغاز شده بود، شهید بهشتی نیز از سوی حزب جمهوری اسلامی، نامزد شد و فعالیت‌های انتخاباتی‌اش را آغاز کرد. در طول مدتی که تنور فعالیت‌های انتخاباتی نامزدها گرم بود، توجه اغلب رسانه‌های داخلی و خارجی، متوجه دکتر بهشتی بود. پدرم از این امر بسیار خوشحال بود، به ویژه وقتی که می‌دید وی به چهار زبان انگلیسی، آلمانی، عربی و اردو، بسا خبرنگاران خارجی مصاحبه می‌کند و پاسخ‌های بسیار سنجیده و سیاستمدارانه‌ای می‌دهد، بر خود می‌بالید و آن را مایه سرافرازی نظام و افتخار روحانیت می‌دانست. اما این شادمانی به درازا نکشید و به سبب سفارش امام مبنی بر خودداری روحانیون از شرکت در آن انتخابات، بار دیگر غم و اندوه زیادی ایشان را فراگرفت، به‌خصوص زمانی که بنی‌صدر به ریاست جمهوری رسید، آن اندوه مضاعف گردید! حملات بی‌امان گروه‌ک‌های سیاسی به رهبران حزب جمهوری اسلامی و در رأس آنها شهید بهشتی و پس از چندی سخنان تند و اختلاف‌برانگیز بنی‌صدر به وی، پدرم را مثل بسیاری از وفاداران به انقلاب، بیش از پیش رنجیده‌خاطر ساخت، زیرا چون احساس می‌کرد که حمایت آشکاری از سوی امام نسبت به شهید بهشتی ابراز نمی‌شود، به مظلومیت و سخت‌تأسف می‌خورد!

۱۲- واقعه ۷ تیسر ۶۰، برای بسیاری از مردم و خانواده‌های ایران، فاجعه‌ای مصیبت‌بار بود. در خانواده ما نیز، همین وضع بود. پدرم خبر آن راه‌صبح روز بعد، از طریق یکی از نزدیکان مطلع شد. صدای شیون و زاری، از تمام افراد خانه بلند شد و آرزو می‌کردیم که کاش دکتر بهشتی زنده مانده باشد! وقتی که خبر شهادت وی نیز قطعی شد، کورسوی امیدمان بر باد رفت و ناله‌های دلخراش بزرگ و کوچک، دل‌ها را دردمی آورد! این وضعیت تا مدتی در منزل ما ادامه داشت؛ در فاصله هر شیون و زاری، که سکوت سنگین و غم‌آلودی فضای منزل را دربر می‌گرفت و نیز در هر دیدار با فامیل و آشنایی که برای کسب اطلاع و دیدار به منزل من می‌آمد، تکیه کام پدرم این بود: «حیف از آقای بهشتی، حیف و با «هو علی‌الاسلام والسلام»^۲، این جمله را فقط در سوگ شهید مطهری بارها از زبان ایشان می‌شنیدم. آن زمان پدرم در حال اتمام نگارش دوره نهضت روحانیون ایران بود، که با آغاز نخستین نشانه‌های انقلاب، شروع به گردآوری اعلامیه‌ها و اسناد و مدارک آن کرد و تا پیروزی انقلاب، دو جلد آن را به پایان رساند و پس از آن نیز، همچنان به نگارش رویدادهای بعدی ادامه داد و با شرح فاجعه هفتم تیر و شهادت شهید بهشتی، مجلدات یازده‌گانه را به پایان برد.

۱۳- بعد از شهادت شهید بهشتی، پدرم از جوانی به نام آقای کتابی- که ماشین نویس برخی کتاب‌های پدرم بود و برادرش در دفتر شهید بهشتی خدمت می‌کرد- نحوه مدیریت آن شهید را در زمان ریاستش و نظر کارکنان را نسبت به ایشان، جویا شد. او از قول برادرش گفت وقتی شهید بهشتی وارد ساختمان دادگستری می‌شد، گویی که حضورش در همه اتاق‌ها و سالن‌ها احساس می‌شود و سکوت و آرامشی در همه جا برقرار می‌گردد و عموم کارمندان و کارکنان، برای ایشان احترام خاصی قائل بودند. هر کس نیز با وقت قبلی، می‌توانست با ایشان ملاقات کرده و مشکلاتش را بازگوید و او هم، دستسوت پیگیری جدی می‌داد. از جمله گفت که خانمی- که ظاهرآ از ضدانقلابیون بود- روزی به دفتر آمد و تقاضای ملاقات با شهید بهشتی را داشت. او به اندازه‌های عصبی بود که با داد، فریاد، توهین و دشنام به ایشان، در خارج از روز ملاقات و بدون وقت قبلی، می‌خواست به درون اتاق برود؛ ما هم به وقت سعی در آرام کردن او داشتیم، نتیجه‌ناک. پس از چند دقیقه که شهید بهشتی مهمانش را تا دم در مشایعت کرد، وارد اتاق منشی شد و از خانم برخاستگ خواست که داخل دفترش شود و خواستش را مطرح کند. آن خانم همان‌طور که توهین و پرخاص می‌کرد، صدایش را بلندتر کرد و در پاسخ شهید بهشتی، فقط دشنام می‌داد! بعد از گذشت دقایقی، به‌تدریج آرام شد و مشکلی را طرح کرد. بعد از پایان ملاقات، شهید بهشتی را تا دم در، وی را مشایعت کرد و به راننده خود دستور داد آن کار را به منزل رسانده و به رئیس دفتر هم گفت کار او در اسرع وقت پیگیری شود و دستور داد تا شمشیر را به زمین بریزد؛ به آن خانم بدهند تا چنانچه کارش رفع و رجوع نشد، به دفتر اطلاع دهد؛ پس از فاجعه هفتم تیر، تا چند هفته هر روز، افراد و گروه‌هایی با لباس و پرچم و پلاکاردهای سیاه، به دادگستری می‌آمدند و ضمن شعار علیه منافقین، شیون و زاری می‌کردند؛ در همان نخستین روزها، خانمی در حالی که به شدت ضجه می‌زد، وارد دادگستری شد و خود را به دم دفتر شهید بهشتی رساند. از نوحه خردان او و ضجه دلخراش وی، همه کسانی که آنجا حضور داشتند، می‌گریستند. او ضمن مویه بر شهادت شهید بهشتی، خود را لعن و سزانش می‌کرد. وی همان خانم بود که چند روز قبل، آن جسارت‌ها و توهین‌ها را به شهید بهشتی نثار کرده بود. معلوم شد در آن مدت کوتاه با پیگیری‌های دفتر، مشکل قضایی او به نحو غیرقابل باور و در سریع‌ترین زمان، حل شده بود و شهید بهشتی شخصاً در جریان پیگیری آن بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱- «فتاوی‌برس‌ایبر»، در: شاهد یاران دوره جدید، شماره ۸، تیر ۱۳۸۵، ص ۲۸. همین مقاله در این کتاب به چاپ رسید؛ «آیت‌الله شهید سیدمحمد بهشتی»، در: علی دوانی، مفآخر اسلام، جلد سیزدهم، معاصران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۴۳، ۴۴.
۲- پدرم در دوان بر یک فرسخی کارزون متولد شده بود.
۳- یعنی فاجعه اسلام را باید خواند.